

مخالفت با یهودستیزی چگونه می‌تواند به ابزار سرکوب و انفعال بدل شود؟

امین حصوری و عسل اخوان

تناقضات اجتناب‌پذیر در گفتار ضد «یهودستیزی»

در حالی که رژیم اسرائیل بار دیگر فلسطینیان غزه را در روشن‌ترین معنای کلمه قتل عام می‌کند، امروز بار دیگر - و بی‌پروا تر از همیشه - صداهایی برخاسته‌اند که اعتراض‌های صلح‌جویانه به جنایت‌های اسرائیل را تجلی «یهودستیزی» یا «آنتی‌سمی‌تسم» معرفی می‌کنند:

تقریباً در هر شهر بزرگ آلمان که بخشی از وجدان‌های بیدار جامعه علیه لین جنگ نابرابر و علیه کشتارهای روزانه‌ی اسرائیل تظاهراتی برپا کرده‌اند، تظاهرات یا اکسیون متقابلی (گیریم در تعدادی کمتر) علیه این «تجلیات یهودستیزانه»، و یا حتی مستقیماً در دفاع از اسرائیل برگزار شده است. علاوه بر آن، با شدت‌گیری حملات نظامی اسرائیل به مردم بی‌پناه غزه، رسانه‌های نظم مسلط به طور هماهنگ می‌کوشند با برجسته‌سازی مجدد مقوله‌ی «یهودستیزی» مضمون اصلی اعتراضات جاری را تحریف کنند^۱، تا مانع از گسترش دامنه‌ی آن‌ها شده و از شکل‌گیری مخالفت‌های آتی وسیع‌تر جلوگیری کنند. بدین ترتیب رسانه‌های جریان اصلی بنا بر سنتی دیرین و در امتداد سیاست‌های دولت‌ها و قدرت‌های متبوع خود

1. آنتی‌سمی‌تسم (Anti-Semitism) به لحاظ لغوی به معنای ضدیت با تبارهای سامی است، اما این ترم بعد از نیمه‌ی قرن نوزدهم مشخصاً در معنای «یهودستیزی» به کار می‌رود.

2 برای ارجاع به رویکرد رسانه‌های جریان اصلی آلمان در این زمینه، ذکر نمونه‌های بسیار متعدد و پراکنده از گزارش‌ها و مقالات انتشار یافته در گنجایش این متن نیست. از این رو، شاید گویاتر باشد که تنها بر بخشی از عمل‌کرد یک رسانه‌ی متعارف آلمانی (فرانکفورتر آلمگامینه) در یک بازه‌ی زمانی کوتاه متمرکز شویم. چون با مشاهده‌ی پدافند رسانه‌ای جانانه‌ای که این روزنامه‌ی چپ لیبرال از مقوله‌ی «یهودستیزی» برپا کرده است، برآورد کارنامه‌ی رسانه‌های زرد عامه‌پسند، یا رسانه‌های تماماً راست‌گرا در این زمینه چندان دشوار نخواهد بود:

[Die tiefere Dimension des Judenhasses](#) | Frankfurter Rundschau, 20. Juli 2014

[Neue Dimension des Antisemitismus](#) | Frankfurter Rundschau, 21. Juli 2014

[Die unheilige Allianz](#) | Frankfurter Rundschau, 21. Juli 2014

[Antisemitismus-Welle sorgt für Empörung](#) | Frankfurter Rundschau, 22. Juli 2014

[Angst vor Übergriffen](#) | Frankfurter Rundschau, 22. Juli 2014

[Wir müssen Brandmauern errichten](#) | Frankfurter Rundschau, 23. Juli 2014

[Warnung vor "französischen Verhältnissen"](#) | Frankfurter Rundschau, 24. Juli 2014

[Freie Meinung und Aggression](#) | Frankfurter Rundschau, 24. Juli 2014

[Wie halten wir's mit Israel?](#) | Frankfurter Rundschau, 25. Juli 2014

[Auf Distanz zu Judenhass](#) | Frankfurter Rundschau, 25. Juli 2014

[Wieder Anti-Israel-Proteste](#) | Frankfurter Rundschau, 25. Juli 2014

[Antisemitismus und Mogelei](#) | Frankfurter Rundschau, 26. Juli 2014

می‌کوشند پوشش رسانه‌ای مناسبی برای تهاجم نظام‌مند تازه‌ی اسرائیل فراهم سازند. تا برانگیختگی ناگزیر افکار عمومی در جهت «بی‌طرفی» انفعالی ترمیم گردد، یا حداقل تردید و تفرقه چنان فراگیر شود که اتحاد سیاسی نیرومندی (از سوی جامعه‌ی مدنی و نیروهای سیاسی) در مخالفت با فاجعه‌ی کنونی و در جهت فشار بر اسرائیل شکل نگیرد. در شرایطی که دولت‌های قدرتمند از دیرباز تاکنون با رویه‌های خودگستری تهاجمی اسرائیل همراهی مستقیم یا سکوتی همدلانه داشته‌اند، تنها مانع موجود در هنگامه‌ی بحران‌هایی مثل امروز، افکار عمومی و نیروی مخالفت مردم است، که البته «بایستی» مهار شوند.

بی‌گمان وجود گرایش‌های یهودستیزی (در اشکال مذهبی و سکولار) همانند برخی دیگر از معضلات فرهنگی بشر امروز (نظیر اسلام‌ستیزی^۳ و خارجی‌ستیزی) واقعیتی غیرقابل انکار در جهان پیرامون ماست و بروز این رویکردها در پهنه‌ی مبارزه علیه اشغال‌گری اسرائیل هم غیرقابل انکار است. با این حال ارائه‌ی تصویری ذات‌گرایانه و غیرتاریخی از این پدیده و تعمیم آن به سرتاسر مضمون اعتراضات حاضر یا از جهل مفرط برمی‌آید یا از فریب‌کاری مطلق. مشخصاً اگر ابراز نگرانی از رشد گرایش‌های یهودستیزانه دغدغه‌ای صادقانه باشد، قاعدتاً در کنار تلاش‌های روشنگرانه‌ی خود (و بیش از آنها) باید حکومت‌ها و سیاست‌هایی را نشانه برود که از سویی جنایت‌هایشان را به نام یهودیان و در پوشش دفاع از منافع یهودیان پی می‌گیرند و توجیه می‌کنند، و از سوی دیگر هر مسیری به سمت صلح عادلانه را با ترفندهایی مسدود می‌سازند. چون در واقع استمرار دیرپای این جنایت‌ها و بازتاب واژگونه - اما نظام‌مند - آنان به نام منافع یهودیان، به همراه مسدودسازی امکانات صلح و نامشروع نمایاندن حق مقاومت فلسطینیان است که پس‌مانده‌های انگاره‌های منحن یهودستیزی در جهان معاصر را برمی‌انگیزد و گسترش می‌دهد؛ نه آن‌که یهودستیزی خصلتی ذاتی در بخش‌هایی از مردم باشد که - گویا - فارغ از شرایط مادی و تاریخی به حیات خود ادامه می‌دهد.

استفاده‌ی دائمی از برجسب «یهودستیزی» علیه اعتراضاتی که از گذشته تا امروز در بزنگاه‌های بحرانی در مخالفت با جنایت‌های اسرائیل انجام می‌شوند، به طور ضمنی رژیم اسرائیل را تجسم یهودیت قلمداد می‌کند^۴ تا با ارجاع به جنایت‌های تاریخی بر آمده از یهودستیزی (نظیر هولوکاست)، اشغال‌گری

۳. برخی ترجیح می‌دهند به جای اصطلاحات «اسلام‌ستیزی» و «خارجی‌ستیزی» از ترم‌های «اسلام‌هراسی» و «خارجی‌هراسی» استفاده کنند. باید گفت اگرچه رشد «اسلام‌هراسی» و «خارجی‌هراسی» بستر فرهنگی دایمی شکل‌گیری و بازتولید «اسلام‌ستیزی» و «خارجی‌ستیزی» است، اما در شرایطی که این دو دسته ستیز به طور واقعی در بسیاری از جوامع غربی (در سطوح مختلفی از سیاست‌ها، رسانه‌های مسلط و لایه‌های اجتماعی) حضور دارند و به طور نظام‌مند بازتولید می‌شوند، پرهیز از به‌کارگیری ترم‌هایی که مستقیماً به آن‌ها اشاره می‌کنند، کوچک کردن عمق فاجعه است. از آنجا که در واژه‌ی «هراس» (در مقایسه با «ستیز») اراده و فاعلیت کمتری وجود دارد، تأکید بر ترس و هراس، تقلیل اسلام‌ستیزی (و خارجی‌ستیزی) به مسئله‌ای صرفاً روانی است، که لاجرم زمینه‌ها و کارکردهای سیاسی آن را حذف می‌کند.

۴. بازنمایی به اصلاح «کشور اسرائیل» (یا در واقع، فلسطین اشغالی) به عنوان تجسم تاریخی یهودیت، همواره گرایشی پلیدار در پروپاگاندای رژیم اسرائیل هم بوده است. شواهد زیادی وجود دارد که بر تلاش نظام‌مند رژیم اسرائیل برای ایجاد این‌همانی میان اسرائیل و یهودیت دلالت می‌کنند. از جمله: ۱. قوانینی که موقعیت اسرائیل را در وهله‌ی نخست به منزله‌ی یک کشور یهودی، و سپس در مرحله‌ای بعدی به عنوان یک کشور دموکرات تعریف می‌کنند. ۲. استفاده‌ی دولت اسرائیل از بسیاری از گروه‌ها و شبکه‌های یهودیت به عنوان لابی‌های سیاسی طرفدار صهیونیسم و اسرائیل. ۳. سرمایه‌گذاری وسیع اسرائیل برای تدارک سفرهای رایگان نوجوانان یهودی کشورهای اروپایی و آمریکا به «سرزمین مقدس»، به این بهانه که با

صهیونیستی را از گزند انتقاد و سرزنش و اعتراض مصون بدارد. افزون بر این، لین پروپاگاندای طرفدار اسرائیل (پرو-اسرائیل) ناچار است اعتراضات مکرر یهودیان ضدصهیونیسم، گروه‌های یهودی طرفدار فلسطین (مانند گروه «صدای یهودیان برای صلح»^۵) و انبوهی از اندیشمندان و فعالین سیاسی یهودی تبار را نیز که همواره تندترین انتقادات و اعتراضات‌شان را به اشغال‌گری و جنایت‌های نظام‌مند دولت‌های متوالی اسرائیل ابراز داشته‌اند نادیده بگیرد؛ یا آنها را نیز تلویحا زیر چتر یهودستیزی جای دهد. در واقع رژیم اسرائیل قادر نیست سیاست‌های تهاجمی متنوع و مستمر خود (از قبیل خلع ید از بومیان فلسطینی و «پاک‌سازی» زمین‌های فلسطینیان، حصارکشی و دیوارکشی و جداسازی، شهرک‌سازی، محاصره و بایکوت غزه، سرکوب مقاومت فلسطینیان، ترور و تهاجم نظامی، نسل‌کشی‌های متناوب و غیره) را بدون توسل به انگاره‌ای پیش‌بردد که به موجب آن اسرائیل به مثابه قربانی همیشگی یهودستیزی معرفی می‌گردد. این پروپاگاندایی است که دولت‌های غربی و رسانه‌های توده‌ای هم در پیشبرد آن سهم قابل توجهی دارند. از این نظر، بازی «هوشمندانه» با برگ «یهودی‌ستیزی» بخشی جدایی‌ناپذیر از سیاست‌های تبلیغاتی و تاکتیک‌های سیاسی جنبش صهیونیستی است. به واقع صهیونیسم به مثابه ایدئولوژی ضمنی رژیم اسرائیل همچنان که برای بقا و پیشروی خود به برانگیختن خشونت و ترور و رشد فضای نظامی‌گری نیاز دارد، به همان نسبت هم برای مهار بازتاب‌ها و پیامدهای اقدام‌های ضدانسانی خود نیازمند آن است که همواره در پشت نقاب «قربانی یهودستیزی» سنگر بگیرد.

از این رو مخالفت علیه یهودستیزی تا جایی که دغدغه‌مندی نسبت به سرنوشت یهودیان را تنها به قیمت چشم‌بستن بر جنایت‌های موجود علیه سایر مردم^۶ (به ویژه از جانب رژیمی که خود را «نماینده رسمی» یهودیان قلمداد می‌کند) پی می‌گیرد، از سوی خود به مفاک قوم‌گرایی افراطی درمی‌غلند، و از سوی دیگر، -خواسته یا ناخواسته- ابزار دست سیاست‌های صهیونیستی و نو-استعماری واقع می‌شود.

سنت‌های یهودیت خود آشنا شوند؛ در حالی که هدف اصلی این پروژه، که تحت نام «حق تولد» (birthright) معرفی می‌شود، آشناسازی این نوجوانان با پروپاگاندای صهیونیستی و نظامی اسرائیل و ایجاد حس همبستگی در آنان است.

5. [Jewish Voice for Peace](#)

6. یهودیان طرفدار اسرائیل معمولاً به این طیف از منتقدان یهودی تبار برچسب «یهودیان از خود متنفر» (self-hating jews) یا «ابلهان مفید» (useful idiots) را اطلاق می‌کنند. تا آن‌ها را ناتوان از فهم موقعیت و منافع تاریخی یهودیان معرفی کنند، و بدین ترتیب انتقادات و اعتراضات آنان را نادیده گرفته و صدای آن‌ها را سرکوب کنند؛ جدا از برخی مولنغ واقعی و «قانونی»‌ای که بر سر راه آن‌ها قرار می‌دهند.

7. مانند چشم فرو بستن بر سرنوشت فلسطینیان، یا بی‌تفاوتی به گسترش رویه‌های مسلمان‌ستیزی و عرب‌ستیزی. برای درک عمیق‌تر از تناقضات این چشم‌پوشی، می‌توان مصداق‌های عینی و رایج «مسلمان‌ستیزی» را با آنچه که در تعاریف رسمی از «یهودستیزی» آمده است، مطابقت داد. در تعریف آنتی‌سمی تیسیم (یهودستیزی) در «کتابخانه‌ی مجازی یهودی» ([Jewish Virtual Library](#)) چنین آمده است:

Antisemitism is prejudice, hatred of, or discrimination against Jews as a national, ethnic, religious or racial group.

«یهودستیزی عبارت است از پیش‌داوری منفی، نفرت، یا تبعیض علیه یهودیان به مثابه یک جماعت ملی، قومی، مذهبی یا نژادی.»

تأثیرات نسخه‌ی رسمی گفتار ضد «یهودستیزی»

اعتراضات وسیعی که علیه تهاجم اخیر اسرائیل به غزه شکل گرفته‌اند، واکنش‌های مخالفی را برانگیخته‌اند که عموماً نقد و نفی خود را از منظر مخالفت با یهودستیزی ابراز می‌دارند. این دست واکنش‌ها و تأثیرات سیاسی آن‌ها پهنه‌ی زنده‌ای برای مشاهده‌ی کارکردهای نسخه‌ی مسلط گفتمان ضدیهودستیزی فراهم می‌سازند (فارغ از نمونه‌های تاریخی پیشین این مساله).

اتهاماتی که در نفی تظاهرات‌های اخیر علیه اسرائیل طرح شده‌اند، به نمونه‌های مشهودی در لین اعتراضات متوسل می‌شوند تا با الصاق اتوماتیک تعابیر مطلوب خود به این نموده‌ها، جان‌مایه‌ی اعتراضات را یهودستیزانه معرفی کنند. بر پایه‌ی این تصویرسازی، اعتراضات جاری علیه رژیم اسرائیل همچنین رویکردی در راستای سیاست‌های بنیادگرایی اسلامی (مثلاً سلفیست‌ها) یا نئونازیسم قلمداد می‌شوند. این تصویرسازی «فاکت»‌های لازم برای موجه‌نمایی خود را در فضای اغلب تجمعات اعتراضی باز می‌یابد، خواه واقعی و خواه تحریف‌آمیز:

سر دادن شعارهای اسلامی (الله اکبر و لاله‌الاله و غیره) یا افراشتن پرچم‌هایی با این مضامین، حضور افرادی که پوشش و چهره‌ی ظاهر آن‌ها نمونه‌ی تیپیک «اسلام‌گرایی افراطی» تلقی می‌شود؛ وجود عناصری با پلاکاردها یا تی‌شرت‌هایی منقوش به عکس علی خامنه‌ای یا اردوغان، شعارهای «مرگ بر اسرائیل»، شعارهایی که اسرائیل را قتل‌کودکان معرفی می‌کند؛ حضور تحریک‌آمیز چهره‌های شناخته‌شده‌ای از نئونازی‌ها با پرچم فلسطین در برخی تجمعات اعتراضی، تجمع در برابر کنیسه‌های

8. تا جایی که جنگ‌طلبی بخشی از سرشت رژیم اسرائیل و همبسته با ملزومات اشغال‌گری و خودگستری آن است، کشتار کودکان هم خواه‌ناخواه بخشی گریزناپذیر از آن است. از این رو، و با نظر به اینکه قضاوت سیاسی معطوف به حوزه‌ی کنش‌هاست نه نیت‌مندی‌ها، در این شعار هیچ سوبه‌ی خلاف واقعی وجود ندارد. آمار کشتار کودکان در تهاجم اخیر به غزه روشن‌ترین شاهد ماجراست. در سوی دیگر، رژیم اسرائیل برای پیشبرد طرح‌های تهاجمی خود نه فقط از کشتار کودکان دشمن پروایی ندارد، بلکه نشانه‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه رژیم اسرائیل مایل است کودکان «اسرائیلی» نیز به گونه‌ای پرورش بیابند که کشتن «دشمنان عرب» خود را طبیعی بیان‌کنند. [این ویدیو](#) نمونه‌ی روشنی است، از چنین گرایش.

در عین حال، افرادی که شعار یاد شده را یهودستیز معرفی می‌کنند به انطباق فرضی آن با یک کلیشه‌ی تاریخی یهودستیزانه متوسل می‌شوند که گویا خاستگاه پیدایش آن به حدود قرن ۱۳ میلادی بازمی‌گردد. بر مبنای این کلیشه، یهودیان برای تهیه‌ی نان عید پسخ از خون کودکان مسیحی استفاده می‌کردند. فارغ از بهانه‌جویانه بودن این موشکافی، نگاه فوق در امتداد این پروپاگاندا‌ی همیشگی رژیم اسرائیل است که می‌کوشد خط بین یهودیت و اسرائیل را از میان ببرد تا بتواند نقد به اسرائیل را، نقد به یهودیت قلمداد کند.

در مواجهه با استدلال‌های رتوریک مخالفان این شعار، باید به خاطر داشت که دال اسرائیل پیش از اینکه ناظر بر قومیت یا دین یهود باشد، ناظر بر دولت-ملت یا کشوری است با خاستگاه‌ها و بنیان‌های استعماری و نظامی. پس هنگامی که ارتش اسرائیل (تحت حمایت‌های مالی، نظامی و سیاسی آمریکا) در تعقیب اهداف سیاسی این کشور عازم غزه می‌شود و در تعقیب این اهداف کمترین پروایی از کشتار شهروندان غزه (از جمله کودکان) ندارد، این حق تمام مردم جهان است که آن دولت را با ارجاع مستقیم به این اقدامات جنایت‌بار «قاتل کودکان» بنامند.

یهودی با فریادهای خشمگین و تهدیدآمیز؛ و حتی وجود شعارهایی در حمایت از کارزار بایکوت و تحریم اسرائیل⁹ (بی. دی. اس)!

چنین نمودهایی از سوی و نهادها و رسانه‌های طرفدار اسرائیل (رسانه‌های سلطه و کانون‌های قدرت امپریالیستی) به گونه‌ای برجسته می‌گردند که کلیت و ماهیت این اعتراضات به همین نموده‌ها و تعابیر کلیشه‌ای از دلالت‌های آنان فروکاسته شود، تا بدین ترتیب برچسب جادویی یهودستیزی با سهولت بیشتری وارد عمل شود. تا اینجای کار قابل پیش‌بینی بوده است و اتفاق چندان تازه‌ای محسوب نمی‌شود. اما در کمال شگفتی، شاهد آن هستیم که برخی طیف‌ها و گرایش‌ها از میان فعالین سیاسی رادیکال نیز درست از همین منظر به مساله می‌نگرند و در عمل با آپولوژیست‌های رژیم اسرائیل هم‌صدا می‌شوند؛ یعنی از کل ماجرا تنها به تکرار هشدارهای متعارف علیه یهودستیزی عقب می‌نشینند. برای مثال بخشی از نیروهای چپ و اکتیویست‌های آنتی‌فاشیست و آلترناتیو آلمانی (و برخی از غیرآلمانی‌هایی که تحت تأثیر این فضای اکتیویستی هستند) در این دسته می‌گنجند. آن‌ها مایل نیستند در زمینی بازی کنند که شائبه‌ی آلودگی به یهودستیزی در آن وجود دارد. مناقشه‌ی اسرائیل-فلسطین بنا به سابقه‌ی تاریخی هولوکاست در این کشور، برای آنان همواره مساله‌ای بغرنج بوده است. درست برای گریز از همین تنگنا، بخش معینی از این نیروها از سر دیگر بام فرومی‌افتند؛ بدین ترتیب که به‌جای فهم موقعیت تاریخی و سازوکارهای جنایت‌بار در سطح جهان و پذیرفتن مسئولیت سیاسی خود، ترکیبی از ضدیت با آلمان و همبستگی نامشروط با رژیم اسرائیل (و برخی از شرکای سیاسی‌اش) را گریزگاهی برای رهایی از آنچه مخمصه‌ی تاریخی نسل خود می‌پندارند، قرار می‌دهند.

اما در این مورد خاص، دامنه‌ی موضوع لزوماً به این رویکرد واکنشی افراطی محدود نمی‌شود. بلکه بنا به دلایلی به نظر می‌رسد به طور کلی در میان نیروهای چپ آلمانی در مواجهه با اعتراضات اخیر -عمدتاً- نوعی احتیاط و فاصله‌گیری تردیدآمیز وجود دارد. به رغم بی‌پروایی یا خو کردن نسبی چپ رادیکال نسبت به اتهامات رایج در گفتارهای نظم مسلط علیه فعالین چپ (نظیر هم‌ارز نمایاندن چپ رادیکال با راست افراطی)، یهودستیزی اتهامی است که آن‌ها مایل نیستند به آن آلوده شوند. در عین حال، بهانه‌ها برای کناره‌گیری یا محکوم کردن فراوانند و از قضا مختص امروز هم نخواهند بود. بنابراین شاید بتوان اغلب این نیروها را با قدری اغماض «منزه‌طلبان چپ» نامید، چون آن‌ها با وجود داعیه‌های رادیکال‌شان، در عمل مردم فلسطین را در ستم عظیمی که بر آن‌ها می‌رود و در مبارزات نابرابرشان تنها می‌گذارند، چرا که مایل نیستند در اعتراضاتی همراهی کنند که به زعم خود در آن «ناخالصی» می‌بینند (به آنچه از سوی آنان «ناخالصی» تلقی می‌شود یا همان «نمودهای بازدارنده» باز می‌گردیم).

بدین ترتیب با تقلیل یافتن گفتمان مخالفت با یهودستیزی به کلیشه‌سازی‌هایی که تنها با بسط نموده‌ها سروکار دارند، نقد و نفی تظاهرات علیه جنایت‌های اسرائیل وزنی سنگین‌تر از مخالفت با خود لاین جنایت‌های جاری پیدا می‌کند. متأثر از آشکال مسلط این گفتمان (خواه با ایجاد تردید و خواه جبهه‌گیری

9. معرفی کارزار «بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم» اسرائیل.

مخالف)، شهروندان بومی جامعه‌ی میزبان و به ویژه بخش‌های فعال سیاسی و اکتیویستی آن به تدریج از مشارکت در این گونه تظاهرات‌ها یا مشارکت در سازمان‌دهی آن‌ها فاصله می‌گیرند. در نتیجه، تظاهرات خیابانی علیه جنایت‌های اسرائیل، هر چه بیشتر تظاهرات «خارجی»‌ها به نظر می‌رسد، که فاصله‌ی چندانی با وضعیتی ندارد که موضوع تظاهرات هم «موضوعی مربوط به خارجی‌ها» به نظر برسد. در چنین شرایطی این اعتراضات مستعد آنند که زیر بار پیچیدگی‌ها و کلیشه‌های رایج هویتی-مذهبی دفن شوند و لاجرم موضوع محوری آنها نیز امری بیگانه به نظر برسد.

سنجش «ناخالصی»‌ها

در اینجا ضروری است اندکی بر آنچه ناخالصی‌ها و نمودهای بازدارنده نام نهادیم درنگ کنیم، تا با یک ارزیابی اولیه از ماهیت و وزن آن‌ها بتوانیم دریابیم که بار یهودستیزانه‌ای که بر آن‌ها نهاده می‌شود تا چه حد با گنجایش آن‌ها انطباق دارد:

اگر رویدادهای پیامد جنگ جهانی اول را ملاک قرار دهیم، مساله‌ی فلسطین حدود صد سال قدمت دارد. در این میان از یک سو ستم‌هایی که بر فلسطینیان رفته و نیز مقاومت و مبارزات آن‌ها ردی پررنگ بر تاریخ مردمی قرن بیستم بر جای گذاشته است؛ و از سوی دیگر میلیون‌ها فلسطینی آواره و مهاجر یا اسیر در گتوهای سرزمین اشغالی بر جای مانده‌اند که به واقع حاملان انسانی آن تاریخ صد ساله و میراث‌بران امروزی رنج‌های آنند. ستمی که بر مردم فلسطین رفته و می‌رود، در این فلسطینیان زنده (نظیر مردم غزه) عینیت می‌یابد و هم‌دردی و همبستگی برمی‌انگیزد، که این حس همبستگی بنا به اشتراکات زبانی و فرهنگی از سوی مردم جوامع عربی و در قدمی دورتر در میان جوامع اسلامی بیشتر است. اما این حس همبستگی همچنین با نوعی هم‌ذات‌پنداری درآمیخته است، چون مردم عرب و مسلمانان خاورمیانه و شمال آفریقا پیامدهای استعمار و امپریالیسم را بیش‌وکم چشیده‌اند. بنابراین درد فلسطین سوبه‌های خاص و عام دارد که هر دوی آن‌ها برانگیزاننده هستند. این یادآوری شاید برای فهم این پدیده کافی باشد که چرا در تظاهرات‌های اخیر در جوامع اروپایی، خارجیان یا خارجی‌تباران برآمده از جوامع عربی یا اسلامی^{۱۰} بیش از همگان پا به خیابان گذاشته‌اند. وانگهی، این خیل گریختگان از دهشت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سرزمین‌هایشان، در جوامع جدید به طور نظام‌مند بیگانه تلقی می‌شوند (جوامعی که ساختارهای بیگانه‌ساز را -در سطحی دیگر- حتی بر شهروندان بومی خود نیز تحمیل می‌کند). بنابراین قطعاً دلایل کافی در دست دارند تا به هر آنچه که به آن‌ها هویت می‌دهد بیاویزند. و در این میان بی‌تردید خاستگاه

10. اگر بر اکثر جوامع عربی- اسلامی نظام‌های استبدادی مخوفی حاکم نبود یا مساله‌ی فلسطین به یکی از ابزارهای مشروعیت حاکمان بدل نشده بود، و یا بخش بزرگی از خاورمیانه در آتش جنگ‌های داخلی برآمده از سیاست‌های امپریالیستی نمی‌سوخت، قطعاً در مقطع اخیر شاهد تحركات اعتراضی وسیعی (علیه جنایت‌های اسرائیل) در لین جوامع می‌بودیم.

مشترک عربی-اسلامی از مهم‌ترین المان‌های هویت‌دهنده‌ی آن‌ها در قالب پیکری جمعی است. از قضا در جایی که خارجی‌ستیزی در پشت انگاره‌های اسلام‌ستیزی سنگر می‌گیرد^{۱۱}، زمانی که آن‌ها به طور جمعی بر خیابان‌هایی که -عملاً- به آنان تعلق ندارد قدم می‌گذارند، خواه‌ناخواه بر این تفاوت‌های هویتی تأکید می‌کنند. در این مورد مشخص (بحران غزه)، واقعیت دیگری که تأکید بر تفاوت‌ها را از سوی آنان جدی‌تر می‌کند آن است که در مواجهه با بحران انسانی در غزه، دولت‌ها و سیاست‌مداران رسمی جوامع میزبان و رسانه‌های توده‌ای آنها یا آشکارا جانب دولت اسرائیل را گرفته‌اند، و یا رویکرد انفعالی و ظاهراً بی‌طرفانه‌ای (از نوع «هر دو طرف مقصرند») را پیشه ساخته‌اند، که در عمل دست رژیم اسرائیل را باز می‌گذارد^{۱۲}.

به خیابان آمدن بخشی از مردم اروپا علیه جنایت‌های اسرائیل، در وهله‌ی نخست برآمده از ترکیبی از انگیزه‌های هویتی-وجدانی است. رویکرد مشخص سیاسی به منزله‌ی انگیزه‌ی این کنش مشارکتی، امری پسینی یا دارای میزان شمول کمتری است. با این همه، المان‌های هویتی شرکت‌کنندگان بی‌تردید بر مضمون سیاسی تظاهرات تأثیرگذار است. بنابراین در اینجا بحث اصلی بر سر میزان نفوذ و بُرد اجتماعی گفتمان‌های سیاسی است. از لاین منظر، آن سویه‌های نامتعارف و حتی ناخوشایندی که ما در لاین اعتراضات می‌بینیم و در بازنمایی‌های یادشده به سهولت به یهودستیزی تحریف و تعبیر می‌شوند، در تحلیل نهایی چیزی نیست جز بازتابی از فقدان نفوذ گفتمان چپ (و نیروهای چپ) در میان مردم جوامع تحت ستم خاورمیانه^{۱۳}. به طور مشخص، در غیاب عزم و انسجام نیروها و سازمان‌های چپ برای

11. از حدود دو دهه‌ی پیش تاکنون، رسانه‌های توده‌ای کشورهای غربی (به همراه شرکت‌های بزرگ فیلم‌سازی) به گونه‌ای مستمر و هدفمند در حال برجسته‌سازی خشونت‌ها و اقدامات ارتجاعی گروه‌های بنیادگرای اسلامی بوده‌اند (پیش از لاین طالبان و القاعده، اینک داعش و بوکوحرام و غیره). ویژگی مشترک این بازنمایی‌های فراگیر رسانه‌ای، پرداخت‌هایی سطحی، تک‌سویه، اغراق‌آمیز و یکدست‌ساز از معضل رشد بنیادگرایی اسلامی است. به موجب این بازنمایی‌ها، تصویری ذات‌گرایانه (نژادی-مذهبی) از پدیده‌ی بنیادگرایی اسلامی رواج یافته است، که خود بی‌گمان بر بستر حذف همه‌ی زمینه‌های تاریخی-سیاسی و سازوکارهای علیتی برساننده‌ی این پدیده شکل گرفته است. این پروپاگاندا‌ی رسانه‌ای مستمر در دستیابی به این هدف استراتژیک خود موفق بوده است که خطر بنیادگرایی اسلامی را -نزد افکار عمومی غرب- به جایگاهی ارتقا دهد که پیش از این (در دهه‌های جنگ سرد) به شیخ کمونیسم تعلق داشت. اما علاوه بر این، در امتداد تحریف مساله و تقلیل آن تا حد الگوهای خیر و شری، عملاً اسلام را همچون منشاء ذات‌گرایانه‌ی بنیادگرایی اسلامی معرفی کرده است. نتیجه آنکه امروزه مسلمان یا مسلمان‌تبار بودن (در بسیاری از کشورهای غربی) کمابیش -و به طور ناگفته- حدی از بار مجرم‌بودگی پیشینی را در خود حمل می‌کند.

12. نحوه‌ی مشارکت دولت‌ها در **مصوبه‌ی اخیر مجمع جهانی حقوق بشر** [زنو](#) برای فشار بر دولت اسرائیل -در جهت توقف کشتارها- گویای ماجراست. مصوبه‌ای که با رأی مخالفت دولت آمریکا و ۱۷ رأی ممتنع همراه بود. از میان دولت‌هایی که رای ممتنع داده‌اند، نام دولت‌های معظم آلمان، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، اتریش و ژاپن بسیار قابل توجه است.

13. تاریخ افول چپ در کشورهای خاورمیانه که کمابیش با عروج اسلام حکومتی و نیز بنیادگرایی اسلامی (عراق، پاکستان، ایران، افغانستان، ترکیه و غیره) مقارن بوده است، بی‌تردید با زمینه‌های افول جهانی چپ پیوند دارد. اما تاریخ افول چپ در خاورمیانه همچنین پیوند ویژه و تنگاتنگی دارد با تاریخچه‌ی سرکوب نظام‌مند نیروها و سازمان‌های چپ در لاین کشورها. در اینجا نقش نظام‌های استبدادی تحمیلی از سوی دولت‌های قدرتمند غربی بر کشورهای خاورمیانه برجسته می‌شود؛ و یا پشتیبانی مستمر آنها از حاکمان مستبد این کشورها، تا زمان افول ناگزیر آنان.

سازمان‌دهی تجمعات و اعتراضات خیابانی علیه جنایت‌های اخیر اسرائیل، بخش قابل توجهی از لین تجمعات اعتراضی با سازماندهی گروه‌ها و مجامع اسلامی و یا با فراخوان و حضور فعال این‌گونه نهادها برگزار شده است. در حالی که مساله‌ی فلسطین بنا به ماهیت سیاسی چندوجهی‌اش، از دیرباز جایگاه ویژه‌ای در مبارزات نیروهای چپ و ادبیات سیاسی چپ در سراسر جهان داشته است؛ همچنان که در سنت‌های مبارزاتی فلسطینیان نیز گرایش‌های چپ نفوذ و تأثیرات زیادی داشته‌اند. با لین حال، غیبت نسبی یا حضور کم‌رنگ نیروهای چپ، اعتراضات سازمان‌دهی شده از سوی گروه‌های اسلامی را، برخلاف تصویرسازی رسانه‌های مسلط، به کام بنیادگرایی یا یهودستیزی نکشاند است. بلکه تنها آن‌ها را در برابر گرایش‌های ارتجاعی و بهره‌برداری‌های ابزاری از سوی دشمنان پیدا و پنهان فلسطین تا حدی ضربه‌پذیر و شکننده ساخت و بدین ترتیب بالقوه‌گی‌های سیاسی رادیکال آن‌ها را کاهش داد. پیامد شاخص لین ضربه‌پذیری در نحوه‌ی بازنمایی پیروزمندانه‌ی رسانه‌های پرو-اسرائیلی تجلی یافت. باید به خاطر داشت که طی سال‌های اخیر هر گامی که دامنه‌ی نفوذ چپ در مبارزات رهایی‌بخش فلسطین به پس کشیده است، حکومت‌های استبدادی اسلامی (نظیر ایران و ترکیه) و سایر نیروهای ارتجاعی گامی به پیش نهاده‌اند، تا بر بستر انفعال جامعه‌ی جهانی و با استفاده‌ی ابزاری از رنج فلسطینیان، مسیر سیاست‌های پوپولیستی خود را هموار کنند؛ سیاست‌هایی که در عمل همواره تأثیرات پروپاگاندای قربانی‌نمایی رژیم اسرائیل را تقویت کرده‌اند. این‌گونه دخالت‌گری‌ها، با رویکرد عملی و تبلیغاتی قدرت‌مداران صهیونیست در یک گرایش خطرناک اشتراک دارند، و آن این که مساله‌ی فلسطین را به تقابل میان اسلام و یهودیت (یا اعراب و یهودیان) تحریف می‌کنند.

با این همه، در بیشتر اعتراضات خیابانی اخیر به لحاظ جهت‌گیری سیاسی، ترکیبی از گرایش‌های مختلف قابل مشاهده بود، که وزن نسبی آن‌ها عمدتاً متناسب با گرایش سیاسی گروه(های) برگزار کننده‌ی هر تظاهرات بود. به لحاظ ترکیب تظاهرکنندگان، بنا به دلایل ذکر شده حضور «خارجیان» برآمده از کشورهای اسلامی-عربی کاملاً محسوس بود؛ کسانی که اغلب آن‌ها در معنای متعارف کلمه «سیاسی» محسوب نمی‌شوند و بیشتر با ترکیبی از انگیزه‌های وجدانی-هویتی و هستی‌شناسی اجتماعی خود پایه خیابان نهادند؛ گو اینکه همین حضور خودانگیخته و پیش‌بینی نشده‌ی آنان برای بسیاری پریشان‌کننده بود. اما آنچه که تجمع این ناهمگونی‌ها را در کنار هم ممکن می‌سازد، محوریت مساله‌ی فلسطین است و ستم مضاعف و هولناکی که اینک بر مردم غزه می‌رود. و این سوبه‌ی سیاسی و امیدبخش و البته مغفول‌مانده‌ی ماجراست که خود از پتانسیل‌های رهایی‌بخش مساله‌ی فلسطین به مثابه یکی از تکینگی‌های سیاسی جهان معاصر برمی‌خیزد.

بر این اساس سلفیست نامیدن (یا نمایاندن) هر آنکه از المان‌های اسلامی استفاده می‌کند، تلاشی است که پیش از هر چیز مَهر پیروزی اسلام‌ستیزی را بر پیشانی خود دارد. به همین ترتیب یهودستیز نامیدن هر آنکه «مرگ بر اسرائیل»^{۱۴} می‌گوید و یا شعاری در دفاع از حماس به زبان می‌آورد، عمق تأثیرپذیری از رویکرد مسلط دولت‌های غربی را نشان می‌دهد؛ همان‌هایی که از کل مساله‌ی فلسطین، تنها به امنیت

اشغال‌گران می‌اندیشند و به صلحی نظر دارند که بنیان‌های اشغال را به خطر نیندازد. در این میان، کسانی که هم‌صدا با رسانه‌های جریان اصلی از حماس اهریمن می‌سازند، بی‌آنکه خاستگاه وجودی حماس و زمینه‌های رشد آن را در نظر بگیرند، یا حتی دلایل اقبال نسبی (یا ناگزیر) مردم غزه به حماس را به تصور آورند، پیشاپیش به اسرائیل این مجوز را می‌دهند که تحت نام مهار یا سرکوب «تجاوزهای حماس» (یا همان دفاع پیش‌گیرانه) هر جنایتی را مرتکب شود. در حالی که نقد انضمامی به رویکرد و عملکردهای حماس (به عنوان ضرورتی پیش روی دخالتگری چپ) هیچ نسبتی با اهریمن‌سازی از این جریان سیاسی ندارد. در چارچوب همین اهریمن‌سازی است که شرط‌های اعلام‌شده‌ی حماس برای آتش‌بس^{۱۵}، پیشاپیش محلی از اعراب نمی‌یابند، تا رژیم اسرائیل راحت‌تر بتواند آن‌ها را ندیده بگیرد؛ و بتواند با ادامه‌ی جنگ‌افروزی‌های خود پروسه‌ی وحدت حماس و فتح را مختل کند و از تن دادن به فرآیند صلح بگریزد^{۱۶}. اگر دنیای غرب در چهره‌ی حماس تنها خواست نابودی اسرائیل را می‌بیند، برخی از فلسطینیان یا حامیان فلسطین در حماس امکانات رُبوده شده‌ی مقاومت را می‌جویند. اینکه امکانات واقعی مبارزه علیه اشغال به گزینه‌هایی نظیر حماس محدود می‌شود، پیش از هر چیز و فارغ از ماهیت سیاسی حماس، به سرشت پلید اشغال و انفعال فاجعه‌بار جامعه‌بار جامعه‌ی جهانی، بازی کثیف قدرت‌های غربی و هولناکی شرایط مردم فلسطین بازمی‌گردد. در همین راستا، تناقض افشاکننده‌ی دیگر جایی آشکار می‌شود که مخالفان مشی حماس (به عنوان چهره‌ی «خشونت‌طلب» مبارزات فلسطین) هم‌زمان کارزار بایکوت اسرائیل (بی‌یهودستیزی قلمداد می‌کنند!

و سرانجام اینکه فروکاستن این اعتراضات به المان‌هایی که بی‌درنگ در چارچوب کلیشه‌های متعارف یهودستیزی جای می‌گیرند، حرکت زیرکانه‌ایست که دفاع از ستمگر را به جای دفاع از ستم‌دیده می‌نشانند. گفتاری که در متمایزسازی یهودستیزی از سایر جنایت‌های موجود، از هولناکی هولوکاست حرف می‌زند (حتی اگر آن قدر آگاه و شریف باشد که آن را مستقیماً خرج دفاع از سیاست‌های رژیم اسرائیل نکند). گستردگی دلالت‌های بشری هولوکاست و عام بودن سازوکارهای وجودی آن را منکر می‌شود، و تصویری صرفاً صوری و منجمد از هولوکاست ارائه می‌دهد^{۱۸}. پیغام ضمنی لین تصویر آن است که خاص‌بودگی هولوکاست، بر خاص‌بودگی قربانیان تاریخی آن گواهی می‌دهد. همین امر یهودستیزی را

14. فهم این مساله نباید چندان دشوار باشد که شعار «مرگ بر اسرائیل» ناظر بر نفی رژیم اسرائیل به مثابه نیروی پیش‌برنده‌ی اشغال است. اثبات اینکه خشمی که علیه اشغال‌گری و جنایت‌های رژیم اسرائیل برانگیخته شده (با همه‌ی اشکال بیانی آن)، لزوماً و در سطح عام فرد یهودی را آماج خود قرار می‌دهد، کاری ناممکن است. این کار ناممکن تنها به یاری نفوذ فراگیر انگاره‌های ایدئولوژیک صهیونیستی هموار می‌شود.

15. [خواست‌های حماس و فلسطینی‌ها مشروع است](#)؛ گیدئون لوی؛ هاآرتص

16. [دلایل جنگ اسرائیل علیه غزه](#)؛ کامران متین؛ بی.بی.سی. فارسی

17. [وبسایت رسمی بی.بی.دی.اس \(BDS\)](#)

چنان در صدر تهدیدهای بشری می‌نشانند، که به نام مقابله با آن کمابیش هر کاری مجاز می‌گردد. لین تأکید بر خاص بودگی هولوکاست (بخوانید انحصاری‌سازی آن^{۱۹}) در پافشاری درست خود بر هولناک بودن هولوکاست به طور پارادوکسیال چنان نقطه‌ی تاریخی تکینی از هولوکاست می‌سازد، که لاجرم هولوکاست را دهشتی خاتمه‌یافته و تکرارناپذیر معرفی می‌کند. در حالی که از پایان جنگ دوم جهانی تاکنون شواهد مخوف بسیاری همواره به ما یادآوری کرده‌اند که ما همچنان در تاریخی نفس می‌کشیم که با پدیده‌ی هولوکاست اعلام حضور کرده است: تو گویی هولوکاست خود را در اردوگاه‌های وسیعی در پهنه‌ی جهان تکثیر کرده است.

جمع‌بندی

در شرایطی که هر مبارزه‌ای علیه اشغال‌گری اسرائیل، مهر تروریسم یا یهودی‌ستیزی دریافت می‌کند (حتی کارزار بایکوت اسرائیل)، اما تروریسم نظام‌مند دولتی «دفاع از خود» قلمداد می‌شود و از حمایت قدرت‌های جهانی و رسانه‌های فراگیر آنان برخوردار می‌شود؛ در شرایطی که رژیم اسرائیل بی‌توجه به برخی درخواست‌ها و مصوبات مجامع جهانی، فرآیند صلح را به طور مکرر به تعلیق درمی‌آورد، و هم‌زمان به روند پاک‌سازی زمین‌های فلسطینی، شهرک‌سازی‌ها، سرکوب همه‌جانبه‌ی مقاومت و تهاجمات نظامی متناوب ادامه می‌دهد؛ در شرایطی که همه‌ی راه‌های ممکن برای تداوم مقاومت جمع‌ی به روی ملتی بسته می‌شوند؛ به ویژه در شرایطی که همه‌ی این‌ها - به رغم اعتراضات یهودی‌تباران مخالف - تحت عنوان دفاع از منافع ملت یهود انجام می‌گیرد و بازنمایی می‌شود؛ در شرایطی که مجموع پیامدهای سیاست‌های امپریالیستی در خاورمیانه طی دهه‌های اخیر، در کنار اشکال بیداری ستمدیدگان، موجی از گرایش‌های ارتجاعی^{۲۰} را نیز برانگیخته است؛ و در شرایطی که پاسخ قدرت‌های غربی به ثمرات

18. ژیل دلوز، فیلسوف فرانسوی، در بخشی از نوشته‌ی کوتاه زیر (۱۹۸۳) استفاده‌ی ابزاری از هولوکاست و انحصاری‌سازی آن در راستای سیاست‌های صهیونیستی را به نقد می‌کشد:

[شکوه یاسر عرفات](#)؛ نویسنده: ژیل دلوز؛ ترجمه: پروشات باغداساریان

در همین زمینه، برای مثال رجوع کنید به کتابی از نورمن فینکل‌اشتاین، مورخ و پژوهش‌گر یهودی‌تبار، با عنوان: «صنعت هولوکاست».

19. واژه‌ی هولوکاست ریشه‌ی یونانی دارد و به نوعی از مراسم قربانی حیوانات (برای خدایان) اطلاق می‌شد که طی آن پیکر حیوان تماماً سوزانده می‌شد. این واژه نخستین بار در قرن ۱۲ میلادی وارد زبان انگلیسی شد، و تا پس از میانه‌ی قرن بیستم در معنای کشتارهای عظیم (great massacres) به کار می‌رفته است. از دهه‌ی شصت قرن بیستم معنای خاصی از این کلمه از سوی برخی نویسندگان و پژوهش‌گران رواج یافت که معنای تاریخی عام آن را به حاشیه برده است. در این معنای جدید، هولوکاست به طور مشخص بر جنایت نازی‌ها علیه یهودیان دلالت می‌کند. هر چند به لحاظ دامنه‌ی کاربرد لغوی، کلمه‌ی هولوکاست هنوز گاهی در ارجاع به جنایت‌های تاریخی علیه ارمنی‌ها، اوکراینی‌ها و غیره نیز به کار برده می‌شود. [منبع: [مدخل هولوکاست در ویکی‌پدیا](#)]

20. شگفت آنکه اغلب سازمان‌ها و جریان‌ات مبلغ این گرایش‌های ارتجاعی نیز خود تحت حمایت ارگانیک دولت‌هایی هستند که هم‌پیمانان دیرپای دولت‌های امپریالیستی در منطقه‌ی خاورمیانه محسوب می‌شوند.

سیاست‌های مخرب‌شان در خاورمیانه کوبیدن مستمر و هرچه بیشتر بر طبل اسلام‌ستیزی است، واضح است که پیامدهای روانی اشغال و جنایت‌های مستمر اسرائیل ابعادی گسترده‌تر از آن چیزی می‌یابند که در گستره‌ی مقاومت جای می‌گیرد؛ ابعادی که هم به لحاظ انسانی غیرقابل دفاع است و هم به پروسه‌ی مقاومت فلسطین آسیب‌های جدی می‌رساند.

بر این اساس، نیروهای چپ نمی‌توانند همانند سنت فکری و سیاسی راست‌گرایان تنها بخش برگزیده‌ای از این بغرنج بشری را برجسته سازند. آن‌ها تنها در صورتی می‌توانند در برابر سویه‌های نادرست حادث در فرآیند مقاومت، از جمله نمودهای واقعی یهودستیزانه‌ی آن در تجمعات اعتراضی اخیر (نه نمودهای برساخته) ایستادگی کنند که ضمن پافشاری بر کلیت مساله‌ی فلسطین، از طریق دخالتگری فعال و سازماندهی توان خود، امکانات مقاومت و اعتراض علیه اشغال‌گری و جنایت‌های رژیم اسرائیل را گسترش دهند.^{۲۱} چرا که تنها رشد امکانات مقاومت و مبارزه علیه اشغال است که گرایش‌های ارتجاعی را منزوی خواهد ساخت. ضمن اینکه تنها از درون این مبارزه و با نظر به همه‌ی عواملی که شرایط و قلمروی این مبارزه را تعیین می‌کنند می‌توان بر آن تأثیر نهاد. در غیر این صورت، اعتراض منزله‌طلبانه به نمودهای یهودستیزی در تجمعات اخیر وجه ویژه تقلیل‌لین اعتراضات به چنین نمودهایی، خود-فارغ از نیت‌مندی‌هایش - مصداق مشارکت در سرکوب مقاومت و محدودسازی آن است. این‌گونه اخلاق‌گرایی انتزاعی، در یک‌سوگی و محدودنگری خود، همانند آن است که از ستمدیدگان تحت شکنجه بخواهیم تنها به شیوه‌های معینی و با حفظ احترام به شئونات شکنجه‌گر فریاد بکشند. اما بی‌گمان دولت‌های مقتدر اروپایی با قوانین «مناسب»، انبوه روزنامه‌نگاران و مفسران اهلی‌شده، و نیروی پلیس مجهز خود بسیار بهتر از نیروهای چپ از پس این خدمت برمی‌آیند.^{۲۲}

اما تناقض بنیادین چپ‌های منزله‌طلب این است که به پدیده‌هایی که درست به واسطه‌ی افول نفوذ چپ در ساحت تحرکات اعتراضی علیه اسرائیل بروز یافته است، از طریق کناره‌گیری خود پاسخ می‌دهند، به جای آنکه هر چه مصمم‌تر برای گسترش همبستگی با مبارزات فلسطین توان و نیروهای خود را سازمان‌دهی کنند. آن‌ها در دل همین تناقض‌شان ضعف دیگری را هم بروز می‌دهند و آن میزان

21. مبارزه علیه جنایت‌های رژیم اسرائیل، همچنین - و به ویژه - مبارزه علیه سیاست‌های قدرت‌هایی است که هم‌پیمانان همیشگی این رژیم‌اند (نظیر دولت ایالات متحده). سیاست‌هایی که خاورمیانه را به جهنمی از جنگ و ستیز و نفرت و کشتار بدل کرده‌اند، و اینک - علاوه بر فلسطین - کشتار و آوارگی و تبعید و را به سرنوشت بخش عظیمی از مردم سوریه و عراق هم بدل ساخته‌اند.

22. برای مثال، پلیس برلین در برخی از تجمعات اعتراضی اخیر ضمن برخورد‌های تحریک‌آمیز، تهاجمی و وحشیانه علیه تظاهرکنندگان، اصرار ویژه‌ای داشت تا بدانند بر پلاکاردهایی که به خط عربی نوشته شده‌اند، چه مضامینی درج شده است؛ تو گویی هر آن شعاری که عربی باشد پیشاپیش ردی از گرایش‌های سلفیستی و یا یهودسیزی را در خود دارد! با توجه به فضایی که رسانه‌های مسلط آلمان با تحریف مضمون تجمعات اعتراضی اخیر (علیه جنایت‌های اسرائیل) ایجاد کرده‌اند، در بعضی از این تجمعات، برگزارکننده‌گان ناچار می‌شوند از پلیس بخواهند که در پایان مراسم اعلام کند که «لین تجمع صلح‌آمیز بوده است»، تا بدین‌ترتیب رسانه‌های مسلط بهانه‌ی کمتری برای تحریف این دست تجمعات داشته باشند؛ تا هنوز هم بتوان در «خیابان» از حقوق انسانی مردم فلسطین دفاع کرد.

تأثیرپذیری‌شان از هنجارهای ایدئولوژیک نظم مسلط است، جایی که مخالفت با یهودستیزی لبراز انحصاری تداوم سلطه می‌شود؛ اسلام‌ستیزی و یکدست‌سازی مسلمانان فعالانه تبلیغ و ترویج می‌شود؛ و یا ضمن انکار نقش عظیم تروریسم نظام‌مند دولتی، مقاومت مسلحانه در برابر اشغال همچون مصداق بارزی از تروریسم معرفی می‌گردد.

اهمیت تظاهرات‌های اخیر در شهرهای اروپایی، به رغم همه‌ی ناهمگونی‌ها، ناهماهنگی‌ها، اخلاص‌گری‌ها و بی‌برنامگی‌های مشهود در آنها، و به رغم بروز مواردی از سویه‌های یهودستیزانه در ضمن برگزاری برخی از آنها، در این است که همگی از واقعیت زنده‌ای به نام فلسطین الهام گرفته‌اند. در خیابان‌های شهرهای اروپایی روح فلسطین فراتر از خفقان تحمیلی و سرکوب دیرپا و فراگیر قدم می‌زند و در لابلاهی خشم مردم نفس می‌کشد و نیرو می‌گیرد. ضمن اینکه در کنار فلسطین بخشی از «خارجی»‌ها نیز در خیابان‌های غریبه نفسی تازه می‌کنند تا مشق سیاست کنند. شعار «آزادی فلسطین» از زبان این «خارجیان»، طنینی از آواره‌گی، تبعید، بیگانگی و زندگی‌های تباه‌شده‌ی خود آن‌ها را نیز بازتاب می‌دهد.

ماهیت و منطق جنایت‌های رژیم اسرائیل بدون فهم ساختار قدرتی که این رژیم در درون آن جای دارد و در بستر آن حرکت می‌کند قابل فهم نخواهد بود. از این رو مبارزه علیه این جنایت‌ها، همچنین -و به ویژه- نیازمند مبارزه علیه سیاست‌های ضدانسانی قدرت‌هایی است که در راستای منافع و طرح‌های کلان خود هم‌پیمانان همیشگی این رژیم بوده‌اند (نظیر دولت‌های ایالات متحده، انگلیس، فرانسه و آلمان). سیاست‌هایی که تنها با صفت امپریالیستی قابل وصف‌اند و خاورمیانه را به جهنمی از جنگ و ستیز و نفرت و کشتار بدل کرده‌اند، و اینک -علاوه بر فلسطین- کشتار و آوارگی و تبعید راجه سرنوشت بخش‌های عظیمی از مردم سوریه و عراق (عرب و کورد و آسوری و مسیحی و غیره) هم بدل ساخته‌اند.

جان کلام آن‌که هر رویکردی درباره‌ی فلسطین، برای پرهیز از تناقض‌های درونی رلیج، ناچار است از هنجارها و الگوهای برساخته‌ی ایدئولوژی‌های مسلط فاصله بگیرد. از همین جاست که فلسطین به سنجه‌ی حقیقت ما بدل می‌شود.

پس زنده و پیروز باد مقاومت غرور آفرین مردم فلسطین!

۲۴ ژوئیه ۲۰۱۴